

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی نوبه مساله غیبت امام زمان (عج)

برگرفته از درس استاد عابدینی

# نگاهی نوبه





ما تم خير  
مرکز پژوهشی اثر رضا علامه‌زاده

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه فرهنگی و پژوهشی تمحیص قلوب می باشد.



نگاه منظومه ای به معارف

صفحه ۶

امام، موهبت الهی

صفحه ۸

امام، جان هستی

صفحه ۱۰

نقشه الهی

صفحه ۱۲

جامعه مهدوی

صفحه ۱۶

دولت حق

صفحه ۲۰

غیبت، تقدیر الهی

صفحه ۲۲





## عِقَابِ بَشْرِيَّت

صفحه ۲۴

## طول الغيبه

صفحه ۲۷

## سُنَّتِ تَمْحِيص

صفحه ۲۹

## نعمت تمحيص

صفحه ۳۳

## حقيقت غيبت

صفحه ۳۸

## عبور از اسم الظاهر

صفحه ۳۹

## غيبت؛ سبب ارتقا

صفحه ۴۱





## دوران رشد بشریت

صفحه ۴۳

## عبور از مرتبه تن

صفحه ۴۵

## عبور از سیطره تن

صفحه ۴۹

## حجابی از طرف ما

صفحه ۵۲

## دوران کمال مومنین

صفحه ۵۴

## دوران حیرت کافران

صفحه ۵۵

## رؤیت جان

صفحه ۵۹



## نگاه منظومه ای به معارف

نگاهی که مجموعه احادیث برای انسان ایجاد می‌کند، یک نگاه منظومه ای جامعی است که باعث می‌شود هر چیزی در دین جای خودش را پیدا کند، بر خلاف نگاه جزئی بین، که انسان را از آن نگاه دقیق باز می‌دارد. نگاه جزئی، گاهی یک مسئله را آن قدر برای انسان بزرگ و عظیم می‌کند که انسان نمی‌تواند با مطالب دیگر نسبت برقرار کند، و آن‌ها را نمی‌بیند. اما نگاه جامع و منظومه ای باعث می‌شود که همه چیز را در جای خودش ببیند. اگر کسی از زاویه ای به یک منظره نگاه کند، یک طور می‌بیند، زاویه دیگر، طور دیگر. اما اگر کسی از یک جایی که اشراف کامل به همه زوایا و پنجره‌ها دارد نگاه کند، آن‌جا جایگاه شاخه و میوه و تنه درخت را در جای خودش می‌بیند و به

هر کدام به اندازه خودش بها می دهد و در تعارض می داند  
که باید چطور موضع بگیرد.

بحثی که در مورد حقیقت غیبت در جایگاه فرهنگ دینی  
ما قرار دارد اگر درست به آن دقت نشود و در جایگاه  
خودش قرار نگیرد و با منظومه دین به آن نگاه نشود که  
این غیبت چه قسمتی از قسمت های دین است، چه جزئی  
از اجزاء دین است، ممکن است که انسان با نگاه جزئی،  
نتواند درست تصمیم بگیرد و تحلیل کند و تکلیفش را در  
آن جا بداند.



## امام، موهبت الهی

در نظام امامت، امام از مواهب ویژه الهی است. دست بشر در تحقق این دخالتی ندارد. به طوری که بشر به لحاظ بشریتش بخواهد در این سهمی داشته باشد، کدر می‌شود. امام از مواهب الهی و از نعمت‌های ویژه الهی است.

یکی از چیزهای دیگری که بیان می‌کنند این است که آب تطهیر از ناپاکی‌ها ایجاد می‌کند. امام مطهر است. آب تطهیرش در نظام ظاهری است، بواسطه ارتباط با امام، ناپاکی درونی و صفات بد و معاصی و غفلت‌ها و شرک‌ها، تطهیر می‌شود.

یکی از نکات دیگر این است که اگر چه آب گاهی در درون زمین است، آب‌های زیر زمینی، اما بسیاری از قرار زمین که استقرار دارد و در حرکتش یک قرار پیدا کرده است، از همان آب‌های درون زمین است که باعث می‌شود اعتدال در حرکت زمین ایجاد شود. لذا اگر امام غائب است، اعتدال وجودی که در نظام عالم وجود ایجاد می‌کند، هرچند از



چشم ما مخفی است، اما محقق است. لذا تأثیر امامی که غائب است، هیچ گاه از امامی که حاضر است کمتر نیست. بلکه امام غائب فعال تر است.

یکی دیگر از نکات این است که بشر همیشه دنبال آب بوده است. عطش را احساس کرده است. لذا جستجوی آب جزء ارتکازات اولیه هر انسانی است که جایی باشد که آب باشد. مسکنش جایی باشد، که آب باشد. لذا تمرکز شهرها و سکونت ها جایی است که آب هست. چون نیاز بشریت است. پس انسان باید به جستجوی امامش باشد و سکنايش را جایی قرار بدهد که امام هست یا دستور امام هست تا لحظه به لحظه این سیرابی محقق شود. اگر انسان وقتی آب می نوشد تا چند لحظه سیراب است، ارتباط با امام از این شدیدتر است. لحظه به لحظه نیاز به ارتباط با امام در امر و نهی دارد. لحظه ای ارتباطش قطع شود، مثل کسی که در اوج قله دارد حرکت می کند، دستش از راهنما جدا شود، سقوط می کند.

## امام، جان هستی

همان طور که ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾<sup>۱</sup> در حیات روحانی همین نسبت برای امام است. غیر از این که حیات ظاهری هم مرتبط با اوست که «وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بَازُنَهُ»<sup>۲</sup>، آب از آسمان بواسطه شما باریده می‌شود. اما در نظام روحی حیات همه انسان‌ها به انسان کامل است. اگر حجت نبود، زمین، اهلش را فرو می‌برد. هیچ حیات انسانی باقی نمی‌ماند. فرو بردن اهل، یعنی انسانیتی باقی نمی‌ماند. در نظام تکوین رابطه با امام قطع شود، هستی از بین می‌رود. در نظام تشریح حیات انسانی از بین می‌رود و توحیدی نیست. در نظام تکوین رابطه هستی قطع می‌شود. مجرای فیض الهی وقتی نباشد، همه چیز به هم می‌ریزد.

<sup>۱</sup> سوره انبیاء، آیه ۲۱۳

<sup>۲</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵.

لذا باید در هر زمانی امام باشد، چه به لحاظ تشریح و چه  
به لحاظ تکوین. آن هم امام زنده باشد. پس همان طور که  
آب مایه حیات است، در نظام روحی، امام سبب حیات  
است.

## نقشه الهی

تشکیل حکومت جهانی و غلبه حاکمیت نهایی حضرت، بر همه حاکمیت‌ها غالب است به طوری که در برابر حاکمیت ایشان هیچ حاکمیتی عرض اندام نخواهد کرد. غلبه حقیقت تکوینی است، نه فقط آرزوی شیعیان و مسلمانان باشد. نه چون دین اسلام آمده و وعده داده و این وعده می‌خواهد محقق بشود، بلکه نقشه عالم بر این بوده که چنین حاکمیتی در عالم محقق بشود.

مثل معاد که یک حقیقت تکوینی است و قطعاً باید محقق بشود، و الا نه فقط انسان به اهداف انسانی و حیات انسانی نخواهد رسید، بلکه عالم به حیات و غایتش نخواهد رسید. چون تمام عالم از طریق انسان به غایتش میرسد و اگر انسان به غایتش نرسد، عالم به غایتش نرسیده است.

پس اینکه حضرت در دوران ظهور بر همه دولت‌ها و قدرت‌ها و افکار غلبه پیدا می‌کنند، یعنی هم سلطه



ظاهری و هم سلطه باطنی، سلطه درونی، سلطه دل است. سلطه میل است. سلطه ظاهری ممکن است قهر آمیز باشد. به ظاهر تمکین بکند ولی در دل مخالف باشد. سلطه حضرت در آخر الزمان قهرآمیز نیست. سلطه پذیرش دل هاست که اگر کسی نپذیرد که عده بسیار معدودی هستند، با عناد است که نمی پذیرند. می دانند اعتقاد حضرت بر حق است. اما عناد دارند. در آن روز کسی نمی ماند که به این اعتقاد یقین پیدا نکرده باشند. یقین میکنند که صدق است. اما عده ای به خاطر عناد با اینکه میدانند حق است مقابلش می ایستند. در آن زمان هیچ کسی نیست که این باور در وجودش محقق نشده باشد.

اگر مسئله را با این نگاه تصویر کردیم، سلطه و حکومت نهایی که حضرت ایجاد خواهد کرد، آن حقیقت وقتی مستقر میشود نه فقط همه افرادی که در آن دوره هستند خوشحال می شوند، بلکه تمام کسانی که در دوره های سابق بودند و از دنیا رفتند هم خوشحال میشوند. و نه فقط

همه انسان های گذشته و حال خوشحال میشوند، بلکه تمام ملائکه الله و مدبرات عالم هم خوشحال می شوند. چون باب ارتباط عالم ارض با عالم سماء که مجرداتند به تمامه مفتوح میشود. تمام عروج اتفاق می افتد. تمام ابواب رفت و آمد درش ولوله و غلغله است. هیچ جایی آرامش ندارد. بر خلاف دوران دیگر که استعدادهاى زیادى بود که بواسطه سلطه کفر، بواسطه سلطه شرک، سلطه های دیگر غیر الهی استعداد ها به نتیجه نمی رسید. ضایع میشد.

آرزوی انبیاء در طول تاریخ محقق نشده است. آرزوی انبیاء حاکمیت توحید در نظام ظاهر بود. لذا آرزوی انبیاء در طول تاریخ به تحقق نرسید چون مردم آمادگی نداشتند. تحقق آرزوهای انبیاء به قبول مردم وابسته بود، مردم تمکین نمی کردند، کامل محقق نمی شد. این آرزوها که دعای انبیاء بود، استعدادی بود که انبیاء ایجاد کرده بودند. بتمامه در دوره آخر الزمان فعلیت پیدا می کند. لذا تمام برکاتی

که در طول دوران بشریت امکان پذیر بود به فعلیت می  
رسد.

حقیقت کار این است که بشریت میخواهد به آرزوی دیرینه  
ای که خداوند برای خلافت انسان و غایت عالم خلق کرده  
است، مثل معاد، برسد. یوم الظهور یک حقیقت تکوینی  
است مثل معاد که در انتظار بشریت است. از ابتدای عالم  
هم وعده داده شده است. از ابتدای خلقت آدم در جایی  
که شیطان در مقابل آدم فرصت خواست، خطاب شد الی  
یوم الوقت المعلوم. الوقت المعلوم، زمان ظهور بود. جایی  
که حکومت حضرت مستقر می شود.

## جامعه مهدوی

وَ يَجْمَعُ اللَّهُ الْكَلِمَةَ<sup>۳</sup>

خدا همه را حول کلمه توحید جمع می‌کند. محور همه عالم کلمه توحید می‌شود.

وَ يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ<sup>۴</sup>

روایت، جامعه امام زمانی را توصیف می‌کند. توصیفش امروز برای ما امر است که باید به این سمت حرکت کنیم و این را ایجاد کنیم. الان ایجادش بتمامه، برای ما مقدور نیست، آیا در یک خانه یا محله یا اداره یا کشور یا شهر امکان پذیر است؟ هر چقدر امکان پذیر است باید حرکت کرد. توصیف آن دوره است، اما باید به آن سمت حرکت کرد. باید مقدماتش را محقق کرد تا آن ایجاد شود.

<sup>۳</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۴ | بَابُ نَادِرٍ فِي خَالِ الْعَيْبَةِ، حدیث دوم

<sup>۴</sup> همان



روزی را در نظر بگیرید که بین هیچ قلبی با قلب دیگری کینه نباشد. همه با محبت باشند. در یک خانه، محله، کشور، در همه هستی، همه با هم با یک رابطه ایمانی زیبا تعامل می کنند. خیلی تصورش زیباست. نگوید ایده آل پردازی است، شدنی است. باید از خانه شروع کنیم. اگر توانستیم در خانه محبت بین افراد را ایجاد کنیم، محبت بین افراد فامیل را ایجاد کنیم، این فامیل به همین مقدار امام زمانی شده و زمینه ساز و بستر ساز شده است.

این ها طلب کردنش فطری است. اغلب انرژی و توان ما صرف اصطکاک با همدیگر است. بعضی اش آشکار و بعضی پنهان است. اگر همه توان، صرف حرکت کمالی شود، چقدر اثر محقق می شود؟! می توانید تصویر کنید که همه اصطکاکات برداشته شود. همه توان صرف حرکت شود. در کشور ما اگر همه صرف حرکت و خدمت شود، اصطکاکات و منازعات نباشد، چقدر حرکت سرعت

می گیرد؟ چقدر وقت و پول و طرح و فکر صرف  
اصطکاکات می شود.

وَلَا يَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ<sup>۵</sup>

اصلا خدا در زمین عصیان نمی شود.

هر کدام از این ها باز بشود، معارف زیادی به دست می  
آید. یعنی نظام تکوین با نظام تشریح یکی می شود. چون  
نظام تشریح عصیانش است که باعث می شود موانع ایجاد  
شود. اگر مانع ایجاد نشد، باران به موقع باریده می شود،  
رشد به موقع محقق می شود، درختان بیشترین رشد را پیدا  
می کنند. چون رشد درختان در گرو نزاع بین انسان و نظام  
الهی است. لذا در روایت دارد که «تصطلح السباع»، درنده  
ها با هم صلح می کنند. آیا به لحاظ انسان های سباع است؟  
یا به لحاظ این است که وقتی انسان ها در این صلح قرار  
گرفتند، همین صلح در نظام تکوین هم تاثیر می گذارد و

<sup>۵</sup> همان

سبعیت ها تبدیل به صلح می شود، حالا چه می شود،  
حیوانات گوشت خوار چه می کنند بحث زیبایی دارد.  
نمونه ای از آن در کشتی نوح محقق شد.

و تَقَامَ حُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ<sup>۶</sup>

حکم خدا در همه جا جاری است. حد و حق الهی در همه  
جا ساری است.

و يَرُدُّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَىٰ أَهْلِهِ<sup>۷</sup>

حق به دست اهلش بازگشته و دست ظالم نیست.

آیا این ها را دوست نداری؟!

فَيُظْهِرُ حَتَّىٰ لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ  
الْخَلْقِ<sup>۸</sup>

<sup>۶</sup> همان

<sup>۷</sup> همان

<sup>۸</sup> همان

## دولت حق

أَمَّا تُحِبُّونَ أَنْ يُظْهِرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ فِي  
الْبِلَادِ<sup>۹</sup>

نمی خواهید ببینید دولت حق و توحید و عدل در همه جا حاکم است؟ اگر کسی تربیتش در دوران غیبت، به این محبت به تحقق دولت حق نرساند معلوم است که این تربیت غلط است. آن حقیقت برایش طلب جدی نیست. کسی که این طلب برایش جدی باشد، وقتی محقق می شود، از ثواب و عقاب گذشته است. فوق ثواب و عقاب است. دیدن توحید کلمه و دیدن اعلای کلمه حق است. این را می بیند.

«الحق» یعنی کلمه توحید. «العدل» هم اقامه عدل است. این فقط اقتصادی نیست. عدل در اجتماع، عدل در نظام فرهنگی، عدل در نظام سیاسی، هر چیزی در جای خودش قرار بگیرد.

<sup>۹</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۴ | بَابُ تَادِرُ فِي خَالِ الْعَيْبَةِ، حدیث دوم



ما امروز تصور کنیم که خدای سبحان در همه عالم ارضی که ما می‌شناسیم، حاکم باشد و همه جا تابع حق باشند، هیچ مانعی در تحقق عدالت در عالم نباشد، همه جا عدل باشد، ببینیم این تصور چه عالی می‌شود. ما یک نگاه شکسته ای و پرده ای از حق را اگر یک جایی می‌بینیم، چقدر انسان مسرور و مشعوف می‌شود، تازه با همه نقائص و تقصیرهایی که در اطراف محقق می‌شود، حالا ببینید اگر ببینیم توحید در همه جا بتمامه و کماله بدون هیچ نقص و فطور و طوری محقق شود و همه چیز بر اساس حق باشد، این شوق چقدر برای انسان شیرین است و موجب می‌شود به دنبال تحقق این باشد. ما نمی‌دانیم هر لحظه ای در نبود امام زمان(ع) چه چیزی از دست می‌دهیم. به فرمایش آیت الله بهجت(ره) اگر می‌دانستیم، این قدر آرام نبودیم. نمی‌دانیم محرومیت‌مان چقدر است. هرکس به اندازه فهم این محرومیت، شوق به ظهور دارد. اما شوق به ظهور ما همین قدر ساده است.

## غیبت، تقدیر الهی

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ  
الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ  
اللَّهِ ع قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ<sup>۱۰</sup>

لا بد یعنی قطعاً محقق خواهد شد. موكول به هیچ امر  
تعلیقی نیست. یک موقع می‌گوییم ممکن است غیبتی باشد،  
تعلیق می‌شود به امری. اگر وظائفتان را انجام ندهید، غیبت  
محقق می‌شود. اگر می‌فرمایند «لا بد لصاحب هذا الامر من  
غیبه»، این تعلیق بر چیزی نشده است. یک امر الهی است.  
این تقدیر الهی است و جزء تقدیرات قطعی عالم است.  
چه مردم خوب باشند و چه بد باشند. بله، بد بودن مردم  
مرتبط با طول کشیدن غیبت است نه اصل الغیبه.

از ظاهر روایات به دست می‌آید که فرموده اند غیبت‌های  
همه انبیاء باید در این امت محقق شود، حتی اگر حاکمیت

<sup>۱۰</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰

زمان امام حسن عسگری (ع) دست ایشان بود، باید غیبت صورت می‌گرفت. ممکن بود ابتدای امامتشان نباشد، اما حتماً باید غیبت محقق می‌شد. چنان چه در انبیای دیگر هم این طور بوده است.

## عقاب بشریت

بله، طول کشیدن غیبت از نقص بشریت در انجام تکلیفشان هست. طول کشیدن غیبت عقابی است. اما اصل غیبت، عقابی نیست. به کتاب کمال الدین رجوع کنید، می بینید که برای همه انبیاء غیبت، بوده است و نسبت به امام زمان (عج) ذکر شده که تمام مدت غیبت های همه انبیاء که در طول تاریخ بشریت گذشته محقق شده و همه اغراض و اهدافی که در غیبت های انبیای سابق، چه برای خود نبی یا امت هایشان یا کفّاری که در آن دوره بودند، بوده است، در مورد ایشان محقق است. غیبت در زمان انبیاء، متعلق های مختلفی داشته است. چون این غیبت، گاهی به لحاظ نبی، گاهی به لحاظ امت، گاهی به لحاظ مؤمنان و گاهی به لحاظ کفار بوده است که هر کدام جای خودش بحث مستقل دارد. گاهی همه با هم در یک دوره محقق می شود. مثلاً موسی کلیم (ع) که برای میقات رفت، آن دوران ۴۰ روزه، یک غیبت بود. چند غیبت برای موسی

ذکر شده است. سه یا چهار دوره غیبت داشته است. این میقات هم برای موسی رشد بود، هم برای امت یک ابتلاء بود که به گوساله پرستی افتادند، برای خواص و برای کفار هم ابتلاء بود.

لذا سیر تاریخ بشری در رابطه با غیبت به عنوان یک مسیری است که بشریت باید طی کند و هدفی است که بشریت باید به آن برسد، و این غیبت شامل تمام اهداف و اغراض و نتایجی بوده که در طول زندگی انبیاء، از آدم(ع) و ادریس(ع)، تا برسد به حضرت موسی(ع) و عیسی(ع) همه باید در دوران غیبت امام زمان(عج) طی شود. لذا بشریت باید تمام کمالاتی که در دوران غیبت انبیاء(ع) طی کرده است، در دوران غیبت امام زمان(عج) طی کند. تعبیر بعضی روایات این است که دوران غیبت مانند دوران موسی(ع) و خضر(ع) است. دوران ظهور، دورانی بود که خضر(ع) از موسی(ع) خواست جدا شود. علت تمام افعالش را ذکر کرد. وقتی علت را ذکر کرد، معلوم شد

افعالی که خضر(ع) در قتل کودک، سوراخ کردن کشتی و اقامه دیوار انجام داد که به ظاهر خلاف احکام ظاهری بود و موسی(ع) اعتراض کرد، با چه اغراضی انجام شده است. حقیقت غیبت وقت ظهور محقق می شود. ظهور که محقق شد، معلوم می شود که غیبت چه کاری با بشریت داشته است. مظهریت «اسم الباطن» که می خواهد محقق بشود، چه زمانی آشکار می شود و با ما چه خواهد کرد؟ دورانی که اسم جامع محقق شود، بعد معلوم می شود که انسان ها به چه مرتبه ای از رشد رسیدند که ظهور اسم جامع برایشان امکان پذیر می شود.



## طول الغیبه

چطور غیبت باعث شک نمی شود؟ این جا می فرماید: «حتی  
یرجع عن هذا الامر من كان يقول به»<sup>۱۱</sup>، اگر شک و تزلزل  
و رجوع ایجاد می شود، مربوط به اصل الغیبه نیست. این  
طول الغیبه است که این اثر را دارد نه اصل الغیبه.

هیچ گاه غیبت، به عنوان سنت الهی سبب تزلزل نمی شود.  
بلکه سبب قوت می شود. آنی که سبب تزلزل می شود، طول  
الغیبه است. طول الغیبه به سبب عمل مؤمنان است، جزا  
هم هست و مانعی ندارد. عقاب است. این شک و شبهه و  
تزلزل و رجوع، عقاب اعمال خودشان است.

این را هم نگویند که نسل های سابق، کوتاهی کردند و  
نسل های بعدی جزا می بینند؟ می گویند نه. در روایات بعدی

<sup>۱۱</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶

هم بیان می کند که برای هیچ فردی ایجاد تزلزل نمی شود مگر اینکه خودش بینش و نگاهش را کج و محجوب کند. کسی که چشمش را بسته باشد، یا مانع گذاشته باشد، نور را نمی بیند. این دلیل نمی شود که نور نباشد.

إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ<sup>۱۲</sup>

مِحْنَةٌ، امتحان است. این یک امتحان الهی است که خدای سبحان این امتحان و ابتلاء را برای مردم ایجاد می کند.

<sup>۱۲</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶

## سنت تمحیص

وَلْتَمَحَّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ قُتِلَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ<sup>۱۳</sup>

خالص شدن و آب شدن طلا را، تمحیص می گویند. البته یک مصداق است. امتحانات و ابتلائاتی که باعث می شود خلوص ایجاد شود، تمحیص می شود. محوضت یعنی از ناخالصی جدا شدن. تمحیص، ناظر به ابتلائات و سختی هایش هم هست. آب شدن و داغ شدن. تمحیص ناظر به مسیر هم هست. امتحانات به سمت خلوص به سمت محض شدن. به این محوضت می گویند.

آن قدر ابتلائات برای خلوص زیاد می شود، آب شدن و حرارت شدید می شود تا به جایی می رسد که قائلین به این مسئله می گویند: «مات قتل هلك بأی واد سلک»، یعنی این تعییراتی است که از شیعیان است؟ شک و شبهه در وجود مؤمنان ایجاد می شود. این عبارات سوالی است.

<sup>۱۳</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶

اغلب کسانی که هستند وقتی سختی زیاد می شود، می گویند اگر بود می آمد. عده ای که معتقدین هستند، این سؤاها و شک ها برایشان پیش می آید.

وَلْتَدَمَعَنَّ عَلَيْهِ عَيُونُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱۴</sup>

در فراق حضرت، چشم های مؤمنان اشک بار است. از بس این فراق سخت می شود، چشم مؤمنان در فراق حضرت اشکبار است.

وَلْتَكْفُونَ كَمَا تَكْفَى السُّفْنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ<sup>۱۵</sup>

این تشبیه خیلی سخت است. وقتی کشتی بر اثر موج زیاد در آب برگردد، پشت و رو و وارونه می شود، قسمتی که سوار است در آب می رود و قسمت پشتش رو می آید. کشتی مذهب و دین در دین داری به گونه ای وارونه می شود، به طوری که نگهداری و حفظ این و بودن پای این و پایدار بودن این، خیلی سخت می شود.

<sup>۱۴</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶

<sup>۱۵</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶

در این جا، کشتی که در امواج بحر نجات دهنده و حفظ کننده است، دین الهی است، به طوری که از بس، ماندن در این کشتی سخت می شود که گویا در اثر امواج برگشته است و سرنشینش به راحتی نمی تواند حفظ شود.

فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهَ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ  
أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى  
أَيُّ مِنْ أَيٍّ ١٦

معلوم نمی شود کدام حق است. منشأش معلوم نمی شود.  
در روایت دیگری دارد که راوی گفت که در آن دوره خیر نیست.

قَالَ فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ فَكَيْفَ نَصَنَعُ قَالَ فَانظُرْ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ  
فِي الصُّفَّةِ ١٧

آفتاب روی ایوان افتاده بود، در روایت دیگری دارد که  
سوراخی در اتاق بود، آن جا تعبیر کوه دارد، نور از آن  
می آید.

١٦ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٣٣٦

١٧ الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص: ٣٣٦

فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهِ  
لَأْمُرْنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.<sup>۱۸</sup>

اگر تشابه هست، تشابه به چشم های شما برمی گردد نه به  
امر ما. اگر کسی رفتارش غلط باشد، رأیت های متشابه  
برایش تشابه ایجاد می کند. امر ما روشن است. اما چشمی  
که اعوجاج دارد و بد بین است و ضعیف شده است، نور  
را از هاله کنار نور تشخیص نمی دهد.

<sup>۱۸</sup> الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۶



## نعمت تمحیص

جامعه ای که به سمت محو ضت برود یعنی اهل نفاق از آنها آشکار بشوند کفر شکل در مقابل ایمان قرار بگیرد این جامعه دارد در حقیقت دردایره ی امام رشدش قوی تر میشود، به امام نزدیکتر میشود. هرچقدر جامعه به سمت ظهور بیشتر نزدیک شود منافقین در او کمتر می شوند.

اهل درستی که در ابتدای قیام حضرت هم نفاق نقش اصلی را دارد هنوز اما مرزهای نفاق خیلی پیچیده تر شده است از این چیزی که ما می شناسیم الان به عنوان نفاق غیر قابل تصور نسبت به این مرتبه است.

یعنی این مراتب نفاق در آنجا آشکار است دیگر یعنی هی نفاق باید خودش را پیچیده تر کند تا از چشم مومنانه بصیر و از محک و نقد درست در امان باشد که زود محک نخورد. الان مثلا بعضی حرف هایی که ابتدای انقلاب

ممکن بود که در دایره نفاق بگنجد و کسی نفهمد این منافق است و ضوح نفاقش امروز خیلی آشکارتر است. همچنین امروز نسبت به فردا همین گونه است آنچه که امروز نفاق است فردا آشکار است که این نفاق نیست.

پس با این نگاه عرض این است که از این که یک جایی نفاق پرده از روی خود کنار می زند و با توهم قدرت همه ی توان خودش را آشکار میکند. اگر انسان با نگاه الهی به صحنه نگاه بکند این را یک لطف ویژه الهی می بیند که اگر تک تک اینها می خواستند ضربه بزنند این ها هر کدام قدرتمند بودند در جای خودش که یک ضربه ی کاری به ما بزنند مثل اینکه مثلا شما حساب کنید یک منافق در درون مثلا حزب جمهوری می توانست یک حزب جمهوری را منفجر بکنند. که آن همه مومنان صالح مصلح را که کارآمد بودند را از بین ببرد اما یک موقع مثلا می بینید همین منافقان مدتی بعدش شاید فاصله دو سه ماه

بعدش مثلا تو خیابان یک دفعه دویست نفر از آنها چه کار میکردند؟ می آمدند یک خیابان را می بستند حالا دو نفر یا سه نفر یا پنج نفر از مؤمنین را به شهادت می رساندند اما چه می شد؟ یک دفعه تمام دویست نفر با بستن خیابان دستگیر می شدند خب اینجا آن یک نفر توانست یک حزب جمهوری را منفجر کند اما اینجا دویست نفر توانستند پنج نفر را شهید بکنند از نیرو های ساده عمومی مثلا مومنین ما را اما دویست نفر از آنها دستگیر شدند ببینید این خودش یک مکر الهی است که خدا در کاسه ی اینها قرار میدهد که اینها یک دفعه گله ای خودشان را رسوا بکنند.

در این نگاه هم ما هر یک نفری که از جامعه مومنین بخواهد جدا بشود برای ما غم انگیز است و برای ما این طور نیست که ساده باشد چون یک نیروی انسان است و انسان میتواند تا عالی ترین مراتب هدایت، هدایت بشود و کمال پیدا بکند. اما اگر کسی خودش را با اختیار خودش

در دایره ی شقاوت قرار داد اینجا مکر الهی آشکار میشود  
**وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ<sup>۱۹</sup>** یک دفعه جمع  
 زیادی از اینها که در جاهای مختلف هم نافذ بودند  
 خودشان را به گونه ای آشکار می کنند که اگر ما قبلا می  
 دانستیم هم این اهل نفاق باشد اطلاع هم داشتیم اما اگر  
 میخواستیم را حذف بکنیم اگر می خواستیم این را جدا  
 بکنیم، قطعا قیمت خیلی گزافی را باید پرداخت می کردیم  
 و چون بصیرت خیلی زیاد نبود در بین مردم مقاومت در  
 برابر حذف این خیلی زیاد بود و مردم نمی پسندیدند،  
 چون نمی دانستند. اما در این واقعه یک دفعه می بینید که  
 جامعه از این ناخالصی عمده به خصوص در جهت سران  
 نفاق که در جاهای مختلف این ها کمین داشتند نفوذ  
 داشتند، پاک شد.

این نگاه چقدر برای ما نعمت است. چیزی که می خواست  
 در طول برهه ی مثلا بیست، سی سال با ضربه های کاری

<sup>۱۹</sup> سوره آل عمران آیه ۵۴

مختلف، تک تک اینها به ما بزنند تا حذف شوند، یک دفعه در واقعه‌ی چند روزه با یک مقداری از صدمه که هر یک نفر شهید برای ما خیلی سنگین است، اما قطعا جامعه ارزشی می‌پسندد که با بعضی از صدماتی که وارد می‌شود، بپذیریم این صدمات را تا از صدمات بالاتری که اینها می‌توانستند انجام بدهند و ایجاد بکنند، جلوگیری بشود، تا این جامعه محفوظ بماند و به سمت موضع بهتر حرکت بکند.

## حقیقت غیبت

غیبت یک موطن و مرتبه لازم برای بشریت است. یک عقاب و محرومیت نیست. اساس غیبت بر یک تشریف و یک تکمیل است. هرچند طول کشیدن غیبت، محرومیت است ولی حقیقت غیبت سرّ الهی و امر الهی است. ایمان به دوران غیبت و ایمان به غیبت، ایمان به غیب است. لذا از مراتب «یومنون بالغیب»، ایمان به دوران غیبت است.

بیان بعضی روایات این است که دوران غیبت، حقیقتش آشکار نمی‌شود مگر که ظهور محقق شود. از بس حکمت دوران غیبت عینی است، به مفهوم در نمی‌آید. قابل فهم مفهومی نیست. و لذا حضرت فرمودند که دوران ظهور، مانند جریان خضر(ع) و موسی(ع) است که بعد از فراق برای موسی آن جریاناتی که ایجاد کرد، محقق شد - و بیان شد -.



## عبور از «اسم الظاهر» به «اسم

## الباطن»

جریان غیبت، اصلش یک کمال است و برای همه امت‌ها قرار داده شده است و انحصار و اختصاصی به اسلام نداشته است. تعبیر روایات این است که همه اُمم، غیبت را نسبت به انبیاء و اوصیائشان داشته اند. اما آن چه به امت اسلامی اختصاص دارد، این است که این غیبت، که یک حقیقت کمالی است و عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن است، به نحو اطلاقی اش محقق می‌شود. اگر در امت‌های دیگر مرتبه‌ای از این محقق شده است، در امت اسلام، مرتبه نهایی و تامش محقق می‌شود. اگر در امت‌های سابق مرتبه‌ای از عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن شکل گرفته، در این امت باید تمام این عبور شکل بگیرد.

حقیقت عبور از اسم الظاهر به اسم الباطن، این است که در گذشته باید به ابدان معصومین (ع) رجوع می شد ولی در زمان غیبت، رجوع به حضرت (ع) در هر لحظه و هر کجا امکان پذیر می شود و هر کسی در هر جا و هر لحظه، امکان ارتباط با حضرت (ع) را دارد. تعبیر روایات این است که انتفاع از حضرت (ع)، مانند انتفاع از خورشید پشت ابر است، که خود خورشید دیده نمی شود، اما بهره و نور خورشید همه جای هستی را فرا گرفته است. تعین خاص در دوره غیبت دیده نمی شود. شخص خاص در دوران غیبت در کار هست، نظام بدنی در کار هست، اما رجوع به او به عنوان شخص و بدن در مکان و جای خاصی در کار نیست. بلکه این حقیقت ارتباطی در هر کجا برای هر کس و در هر زمانی امکان پذیر است. این در جلسات آینده ان شاء الله بیشتر باز می شود.

## غیبت؛ سبب رشد و ارتقاء

«و قد علم الله تبارک و تعالی ان اولیائه لم یرتابون و لو علم انهم یرتابون ما غیب حجته عنهم طرفه عین»<sup>۲۰</sup>، اگر خدا می دانست که بواسطه غیبت، کسی به شک می افتد، یعنی غیبت سبب شک در وجود کسی باشد، هیچ گاه یک لحظه و یک چشم بر هم زدن حجّت از میان مردم غائب نمی شد. پس غیبت، سبب شک نخواهد بود. غیبت سبب ارتقاء و رشد خواهد بود. غیبت برای چه کسی سبب شک خواهد شد؟ برای کسی که «فی قلوبهم مرض» است. کسی که از قبل، مبطل بوده است. او در ابطال و باطل گرایی اش محض تر می شود. جدا شدن او سریع تر می شود. نه اولیای الهی. نه کسی که دنبال هدایت باشد. او با غیبت، دچار حیرت و سرگردانی نمی شود. اگر حیرتی داریم، گردن غیبت نیندازیم. غیبت، سبب سرگردانی و حیرت نخواهد شد. غیبت فقط سبب جدایی مبطلین است.

<sup>۲۰</sup> الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ص ۳۳۳ | کافی (ط - دار الحدیث) ج ۲ ص ۱۳۸

این روایت هم ضمیمه شود، خیلی روایت زیبایی است.

ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ  
وَمَغَارِبَهَا وَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ  
وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَلَا تَبْقَى فِي الْأَرْضِ بَقْعَةٌ عَبْدٌ  
فِيهَا غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ فِيهَا وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ  
لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.<sup>٢١</sup>

یک بحث مهمی ذیل اینجاست. هر حادثه و واقعه ای  
تأویل دارد. علاوه بر اینکه خواب ها تأویل دارند که اگر  
کسی خوابی می بیند، تعبیر دارد، و حضرات انبیاء (ع) تعبیر  
می کردند، حوادث هم تعبیر دارند. «الناس نیام اذا ماتوا  
انتبهوا». دوران غیبت هم تأویلی دارد که در زمان ظهور  
طبق روایت آشکار خواهد شد. این حوادثی که ما با آن ها  
برخورد می کنیم و افعالی که از ما صادر می شود، همه این  
ها تأویل دارد. مثل خواب دیدن است. دوران غیبت هم  
مرتبه ای است که وقتی ظهور محقق می شود، تازه معلوم  
می شود که این افعال چه بودند.

<sup>٢١</sup> کمال الدین و تمام النعمة ج ٢ ص ٣٤٥

## دوران رشد بشریت

این روایت خیلی معارف را در خودش دارد. اولاً دوران غیبت را دورانی می‌داند که دوران جریمه و عقاب بشریت نیست. بلکه دورانی از دوران های پاداش به بشریت است. در نگاه اول ما غیبت را یک عقابی از جانب خدا می‌دانیم، بواسطه دسته ای از روایات که وارد شده است که مردم چون ناسپاس بودند و امام، چون جانش در خطر بود، به جهات متعدّد، از بین مردم رخت بریست و غائب شد. دسته ای از روایات که متعدّد هم هستند و به حجّت های مختلفی هم استناد کردند، اما مضمونشان این است که دوران غیبت دوران عقاب بشریت است. دسته دیگری از روایات هست، نظیر این روایت و روایات متعدّد دیگری که بیان می‌کند دوران غیبت دوران رشد بشریت است. مثلاً از رسول گرامی اسلام (ص) و همچنین از امیر المومنین (ع) و امام باقر (ع)، روایت داریم که می‌فرمایند: «چقدر مشتاق دیدار

آن کسانی هستیم که در دورانی زندگی می‌کنند که «آمنوا بسواد علی بیاض»<sup>۲۲</sup>، به یک نوشته‌هایی ایمان می‌آورند. در آن دوره عقول بشریت به مرتبه‌ای از رشد رسیده است که باعث می‌شود خدای سبحان مطابق آن رشد با آن‌ها برخورد کند. قبل از آن عقول بشریت به آن رشد نرسیده بود، لذا حجّت باید بین مردم حضور فیزیکی هم داشت. در دوران غیبت مردم یقین و باور به امام و میثاق پیدا می‌کنند، بدون اینکه امام از جهت ظاهری و مکانی حضور داشته باشد. فعال بودن و نقش امام را در هستی می‌بینند بدون اینکه با چشم فیزیکی دیده باشند. یعنی عقول به مرتبه‌ای از رشد می‌رسند که این رشد ادراک ارتباط با امام را پیدا می‌کند.

<sup>۲۲</sup> بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۶ | من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۶۶ | وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۹۲  
« يَا عَلِيُّ أَعْجَبُ النَّاسِ إِيمَانًا وَأَعْظَمُهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَحُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِبِاضٍ »



## عبور از مرتبه تن به مرتبه روح

غیبت «أرحم و أرضی و أقرب» است، زیرا عبور مردم از مرتبه تن به مرتبه روح، در این دوران محقق می‌شود. مردم نگاهشان به امام، به این نیست که فقط در یک نقطه است. بلکه نگاهشان این است که امام در همه جا حضور دارد. تعبیر روایت خیلی زیبا بود که وقتی حجت ما در میان مردم نبود و مردم ایمانشان را حفظ کرده بودند، می‌دانستند حجت هست، در این دوران ایمان است که نه فقط صباحاً و مساءً باید منتظر فرج باشند، بلکه فرج محقق است. امام را همه جا حاضر می‌بینند و امکان ارتباط را همیشه فراهم می‌بینند. در دوران سابق باید به سمت مدینه یا سامرا یا مکان دیگری حرکت می‌کرد تا خدمت امام برسد، ولی در دوران غیبت، چنانچه خدای سبحان خودش هر مکان و هر زمانی امکان مناجات و نجوا با او برقرار است، همین مظهریت در رابطه با امام به عنوان امام غائب پیش می‌آید که بشر در هر کجا که هست همان جا می‌تواند رابطه برقرار

کند، به طوری که در زمان ظهور در روایات دارد که هر کسی که در دور ترین نقطه زمین هم هست، حتی اگر در پستوی خانه اش باشد، آنجا احساس می کند که نزدیک ترین فرد به امام زمان (عج) است. که البته این رابطه، از دوران غیبت شکل گرفته است. دورانی که وجودش منوط به ارتباط بدنی نبود. هرچند در دوران ظهور حضرت، هم بدن و هم رابطه روحی هست، در زمان حضور هم هر دو بوده، اما مردم تعلیم پیدا نکرده بودند. تنها افراد محدودی آن رابطه را داشتند.

در روایت زیبایی می فرماید:

مَا رَوَى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ع  
وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ وَيَخْرُجُونَ فَقَالَ لِي سَلِ النَّاسَ هَلْ يَرَوْنِي  
فَكُلُّ مَنْ لَقِيْتَهُ قُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ فَيَقُولُ لَأَ وَهُوَ وَاقِفٌ  
حَتَّى دَخَلَ أَبُو هَارُونَ الْمَكْفُوفُ فَقَالَ سَلْ هَذَا فَقُلْتُ هَلْ  
رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ وَاقِفًا قُلْتُ وَ مَا عَلِمَكَ قَالَ  
وَ كَيْفَ لَأُعْلِمُ وَ هُوَ نُورٌ سَاطِعٌ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ

مِنْ أَهْلِ إِفْرِيقِيَا مَا حَالَ رَاشِدٍ قَالَ خَلَفْتُهُ حَيًّا صَالِحًا يُقَرِّبُكَ  
السَّلَامَ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ مَاتَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ مَتَى قَالَ بَعْدَ  
خُرُوجِكَ بِيَوْمَيْنِ قَالَ وَ اللَّهُ مَا مَرِضَ وَ لَا كَانَ بِهِ عِلَّةٌ قَالَ وَ  
إِنَّمَا يَمُوتُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّةٍ قُلْتُ مَنْ الرَّجُلُ  
قَالَ رَجُلٌ كَانَ لَنَا مُوَالِيًّا وَ لَنَا مُحِبًّا ثُمَّ قَالَ لَنْ تَرَوْنَ أَنَّهُ لَيْسَ  
لَنَا مَعَكُمْ أَعْيُنٌ نَازِرَةٌ أَوْ أَسْمَاعٌ سَامِعَةٌ لَبِئْسَ مَا رَأَيْتُمْ وَ اللَّهُ  
لَا يَخْفَى عَلَيْنَا شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَاحْضَرُونَا جَمِيلًا وَ عَوِّدُوا  
أَنْفُسَكُمْ الْخَيْرَ وَ كُونُوا مِنْ أَهْلِهِ تُعْرَفُونَ بِهِ فَإِنِّي بِهَذَا أَمْرٌ  
وُلْدِي وَ شِيعَتِي. ٢٣

امام باقر(ع) در مقابل در مسجد به ابوبصیر می فرماید: از  
مردم پرس ابوجعفر(ع) را ندیدید؟ مردم می گویند نه. بعد  
ابوهارون مکفوف می آید، نابینا بوده، همان سؤال از او  
مطرح می شود، در پاسخ می گوید: کنار تو ایستاده است.  
نورش ساطع است.

این نگاه که در دوران غیبت، رابطه رویت آن نور ساطع  
است. هر چند چشمی که توان دیدن بدن را داشته باشد،

لزومی ندارد. اگر ابوهارون چشمش را از دست داده بود، این چشم از دست دادن، محرومیت برایش ایجاد نکرده بود.

پس در دورانی که امام عصر (عج) بدنشان از میان ما غائب است و جسم او دیده نمی‌شود، رابطه برقرار است. بلکه امام زمان به لحاظ ادراک و ارتباط مردم فعال تر از سایر معصومین (ع) است. اگر به لحاظ ظاهری امام مکلف بودند، بیانشان و پیامشان را به وکلا و سفرا برسانند، حضرت حجّت (ع) در دوران غیبت کبری، سفیر و واسطه ای در رساندن پیام نمی‌خواهد، با همه مردم ارتباط پیدا می‌کند. در هر کجا و هر زمان و شب و روز این ارتباط وجود دارد. لذا امام در دوران غیبت به لحاظ مردم فعال تر است. امام در هر دوره ای این مأموریت را دارد، اما در دوران غیبت، بارزتر و آشکارتر می‌شود.

با این نگاه اگر «أقرب ما یكون العباد» یا «أرضی ما یكون» را ببینیم، خیلی بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

## دوران عبور از سیطره ی تن

غیبت، دوران عبور از سیطره تن است. یک وقت به کم خوردن و کم خوابیدن و کم خندیدن است، تا سیطره احکام تن کم شود. این برای ابتدایش است. گاهی این طور است که دوران سیطره تن و عبور از آن، به این است که انسان در رابطه با تن، همه روابطش را بر اساس روابط تن برنامه ریزی نکند. وقتی دنبال امام می‌گردد، با رؤیت دنبال امام نباشد که با چشم ببیند. با حرکت مکانی دنبال امام نباشد. این هم جزء نظام تن است. این هم جزء سلطه احکام تن است. وقتی خورشید را می‌بیند، خورشید را نور دهنده نبیند، بلکه خدا را مُشرق شمس ببیند. آنجایی که انسان خورشید را نور دهنده می‌بیند، حاکمیت نظام تن است. اما جایی که «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»<sup>۲۴</sup> می‌شود، آنجا نظام نور است. می‌بیند که زمین و آسمان به نور ربِّ مُتَلَأَلًا است. این نگاهی

<sup>۲۴</sup> سوره زمر، آیه ۳۹



که در قیامت می خواهد محقق شود، در دوران غیبت آمادگی  
اش ایجاد می شود.

دوران غیبت، دوران عبور از سیطره تن است. بدون اینکه  
امام دیده بشود، ایمان به او آورده می شود. پس عبور از  
احکام تن است که حواس ظاهری دخیل در ایمان نیستند،  
بلکه نظام عقول در رابطه با ایمان مردم مطرح می شود.  
دورانی است که طبق تعبیر بعضی روایات این دوران، عظیم  
ترین دوران بشریت است. عبادات بالاترین مقبولیت را دارد.  
درست است که طول کشیدن دوران غیبت عقاب است، اما  
اصل غیبت و دوران غیبت از سنن الهی است که انبیاء  
گذشته هم داشتند و در دوران امت ختمی که با غیبت امام  
زمان (عج) محقق می شود، تمام دوران غیبت های انبیاء  
گذشته تکرار شده و تمام مدّت و حکمت های آن ها محقق  
شده است، و چه بسا بالاتر از آن هم باید محقق بشود.  
دورانی است که حقیقتش بعد از ظهور مشخص می شود.  
این ها همه مضمون روایت است. تا ظهور محقق نشود،  
معلوم نمی شود که حکمت دوران غیبت چقدر عظیم بوده

است. بعضی حکمت ها را به نحو اجمال بیان کردند. اما حکمت اصلی فقط در دوره ظهور و پس از ظهور روشن می شود. خدای سبحان با مظهریت «اسم الظاهر» در دوران حضور و «اسم الباطن» در دوران غیبت و «اسم الجامع بین الباطن و الظاهر» در ایام ظهور، محقق می کند. سلطه این اسماء به لحاظ بشریت است. خدای سبحان که باطن و ظاهر ندارد. این ظاهر و باطن به لحاظ ماست. به لحاظ احتیاج ماست که خدای سبحان ظاهر و باطن پیدا می کند. چون مردم محتاج آن ها می شدند، تکثر و تعین پیدا می کردند، در حالی که او «عالم الغیب و الشهاده» است، غیب و شهادت در پیش او، همه شهادت است. آن جا ظاهر و باطن همه، یک حقیقت واحد است، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن»<sup>۲۵</sup>. فرمودند هو الاول و هو الآخر که حیثشان جدا باشد، همان «هو» که اول است، آخر است، همان ظاهر است و همان باطن است. از همان حیثی که اول و آخر است، ظاهر و باطن است.

<sup>۲۵</sup> سوره حدید، آیه ۳



## حجابی از طرف ما

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيِّئِمِي خَلَقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ (بعضی نسخ جهل دارد) وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»<sup>۲۶</sup>

خیلی تعبیر دقیق و کاربردی است. تعبیر این است که «و لكن الله سيئمي خلقه عنها»، کور می کند خلقش را از دیدن او. یعنی حجاب از کدام طرف ایجاد می شود؟ از طرف ما، چگونه؟ «بظلمهم و جورهم یا جهلهم و اسرافهم علی انفسهم»<sup>۲۷</sup>، یا مسائل فردی یا مسائل اجتماعی.

مردم اگر در مسائل اجتماعی و فردی از عدالت خارج شدند، این سبب کوری این ها از دیدن حجت می شود. پس سنت الهی بودن حجت است. «ان الارض لا تخلو من

<sup>۲۶</sup> الغيبة للنعماني، النص، ص: ۱۴۱ | بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۲۰۸

<sup>۲۷</sup> بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۳، ح ۸.

حجّه لله<sup>۲۸</sup>. اما این حجّت گاهی ظاهر و گاهی باطن است.  
 باطن بودنش به این جهت است که مردم انحراف از اعتدال  
 و هدایت پیدا می کنند. بعد در دنبالش می فرمایند: هر مرتبه  
 از ظلم و جور و اسراف و جهل یک مرتبه از کور شدن  
 است، در قبالش هر مرتبه برگشتن از ظلم و جور و جهل  
 و اسراف یک مرتبه از بینا شدن است.

<sup>۲۸</sup> کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۱.

## دوران کمال مومنین

دنباله همان روایت، یک اصل عظیمی را بیان کردند که آن اصل عظیم این بود که خدای سبحان «وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ»<sup>۲۹</sup>، نه تنها دچار حیرت نمی‌شوند، بلکه دچار شک هم نمی‌شوند. اگر می‌دانست که این‌ها دچار شک می‌شوند، یک لحظه ایجاد غیبت نمی‌کرد. چه برسد به اینکه سال‌ها محقق بشود. پس غیبت نسبت به مؤمنین و کسانی که باور دارند، کمال است.

<sup>۲۹</sup> اصول کافی / ترجمه مصطفوی؛ ج ۲ ص ۱۲۷



## دوران حیرت برای کافران

وقتی دوران غیبت را به عنوان نقشه الهی و دوران کمال تحلیل کردیم، این دوران کمال، حتماً برای کسی که به وظیفه اش عمل می‌کند، کمال بعد کمال است و جزء نقشه الهی است که کمال ایجاد شود و اگر کسی کوتاهی کند چه در دوران حضور امام معصوم باشد و چه در دوران غیبت امام معصوم و چه در دوران ظهور باشد، این کوتاهی نتیجه خودش را دارد. **(يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ)**<sup>۳۰</sup> دوران حضور و اقتدار موسی کلیم(ع) است، اما دچار «تیه» می‌شوند، چون قابلیت قابل خراب شده بوده و این‌ها تن ندادند و دچار «تیه» شدند. نه اینکه موسی(ع) در مأموریتش غالب نبود و غلبه نداشت. موسی(ع) در آن دوره معارض نداشت. از دریا که عبور کردند معارضی نداشت. لذا «تیه» که دچار شدند، برای عدم اطاعت بود،

<sup>۳۰</sup> سوره مائده، آیه ۲۶

ضعف در اطاعت پذیری داشتند. حیرت در دوران غیبت «یحار فیها الجاهلون»<sup>۳۱</sup> است. جهلی است که امکان علم بوده است. دنبال علم و بصیرت نرفتند با این که امکانش بوده است، لذا دچار حیرت می‌شوند. پس این حیرت از جانب خدا نیست. به عنوان جزا و عقاب این هاست و شامل هر کسی که وظیفه اش را انجام داده باشد، نمی‌شود. نمی‌گویند خشک و تر با هم می‌سوزند. این مربوط به جایی است که ضعف نظام فاعلی در کار باشد. آتشی که خشک و تر را نمی‌شناسد و آتش می‌افتد و می‌سوزاند و تر هم سوخته می‌شود، آن برای آتشی است که شعور نداشته باشد. اما جایی که خدای سبحان است، خدای سبحان هیچ گاه خشک و تر را با هم نمی‌سوزاند. بلکه همین غیبت ظرف کمال ویژه است برای مؤمنانی که به وظیفه شان عمل می‌کنند و حیرت است برای ضعیفانی که قابلیتشان را خودشان ضعیف قرار دادند و ظرف عقاب شدید است برای کسانی که در مقابل خدای سبحان ایستادند.

<sup>۳۱</sup> بحار الأنوار: ج ۵۱ / ص ۱۶۰ / ح ۷

«فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ  
وَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ»<sup>۳۲</sup>.

نیایم حیرت را به همه سرایت بدهیم. کفار این جا حیرت ندارند، مؤمنان حیرت ندارند. کفار یعنی کسانی که با علم مقابله می کنند. این دسته این طور خارجند. مؤمنان هم «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَارْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ»<sup>۳۳</sup> است. یک دسته هم دچار حیرت می شوند. حیرت آن ها هم به لحاظ نقص قابلی است که نکوشیدند بصیرت پیدا بنند، وظیفه را درست انجام ندادند. چنانچه در دوران موسی کلیم (ع) دچار حیرت شدند. «یتیهون فی الارض اربعین سنه». از این سنخ در هر امت و هر جایی تکرار پذیر است.

<sup>۳۲</sup> اصول کافی / ترجمه مصطفوی ; ج ۲ ص ۱۲۷  
<sup>۳۳</sup> همان

اگر امتی در قبال اطاعت پذیری خدای سبحان قد علم کردند و پای کار ایستادند، حتما از حیرت نجات پیدا می کنند. داخل مؤمنین می شوند که «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنْ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ»<sup>۳۴</sup> است.

اگر گفتند دوران حیرت است، پرچم ها و علم ها برافراشته نیست. پس باید به قدر یقین اکتفا کنیم. احتیاط هم کنیم. بقیه را رها کنیم. به یک نگاه حداقلی که فقط آن ها را یقین داریم، دست بزنیم، دیگر تکلیف بیشتر از این نداریم. تکلیف ساقط است. دنبال اقامه نباشیم. دنبال این باشیم که همین مرتبه که هست را حفظ بکنیم. این دنباله نگاه است. نگاه مایوسانه می شود، منفعلانه، نه فعالانه.



## رؤیت جان

وقتی می‌گویید دوران غیبت افضل همه دوران است، در نگاه اولی، دوران غیبت محرومیت از لقای با امام است که امام غائب است و بودن امام یک مزیت است. دیدن امام یک مزیت است. کسی نمی‌تواند این را انکار کند. قطعاً همه ما شوق لقاء داریم. اگر می‌گوییم دوران غیبت یک دوران محرومیت از رؤیت ظاهری امام است، اما بلافاصله می‌گوییم جبرانش به این است که در نظام روحی، اگر این رابطه از دیدن چشم، به ظاهر محرومیت است، اما دیدن ابصار باطنی امکان پذیر است. بلکه اصلاً این غیبت صورت گرفته است تا آن چشم باطنی باز شود. تا آن لحاظ و آن نگاه محقق بشود. یعنی بلافاصله می‌بینیم وقتی نظام روح و بدن مخاطب قرار می‌گیرد، اگر یک جایی اختلاف نظام ابدان پیش می‌آید، محرومیت در نظام بدن پیش می‌آید، بلافاصله در جهت دیگری جبران این می‌شود و حل می‌شود. هیچ استعدادی در این مسئله ضایع نمی‌شود. کسی نمی‌تواند

بگویند اگر امام بود و من می‌دیدم، استعداد من زودتر به فعلیت می‌رسید. می‌گویند راه باز است. اگر این چشم نمی‌بیند، اما در نگاه بالاتر هر لحظه امکان ارتباط و رؤیت هست. ولی در نظام کامل انسان، نه در نظام بدنی او.

من در این زمان واقع شدم. به من می‌گویند تو در زمان امیرالمومنین (ع) نبودی، در زمان ظهور ممکن است نباشی. این نبودن در این زمان‌ها، آیا محرومیت است؟ کسانی که امیرالمومنین (ع) را ادراک کردند و همراه حضرت بودند و در وقت نفاق، بصیرتشان را نشان دادند و باقی ماندند، طبیعتاً مقام بالایی داشتند و کسی که امروز هست و در آن موقعیت نیست، حتماً محرومیت دارد یا خیر این طور نیست؟ اختصاصاتی برای مردم آن دوره بوده یا نبوده است؟ من به لحاظ زمانی محروم. همراهی با پیغمبر اکرم (ص) در جنگ بدر و احد و حنین، آیا اختصاصاتی برای مردم آن دوره بوده است یا خیر؟ من در اصل بشر بودن مشترکم، اما اختصاصات زمان آن‌ها را ندارم. اگر زمان ظهور پس از من محقق شود، من اختصاص در آن دوره بودن را ندارم.

پس من محرومیت دارم. پس استعداد من در این جهت به فعلیت نمی‌رسد. اگر ملاک را فقط بدن بگیریم، اینطور است.

اما اگر بدن یک مرتبه از وجود انسان بود، اما تعین و حجاب از تمام مراتب نبود، این امکان پذیر می‌کند که نظام روحی انسان که نه زمان حائل و حاجبش است و نه مکان، از آن ویژگی‌ها محروم نباشد. چون روح ما با اینکه به بدن تعلق دارد، اما در بدن نیست. اگر در بدن بود، مقید به بدن می‌شد. من ممکن است خودم روحم را مقید به بدن کنم با اعتقاد به اینکه غیر از بدن نیستم لذا از تمام کمالات روحی که فرا زمان و فرا مکان است خودم را محروم کنم. اما روح این طور نیست. لذا ممکن است حسرت بخورم که من که نمی‌توانم در زمان امیرالمؤمنین (ع) باشم. حسرتی که باور ندارم، شدنی باشد.

با این ترسیم می‌خواهیم سرمایه مان را بشناسیم که دین، چقدر به ما سعه داده است.